

«فهرست مطالب»

زندگی نامه نویسنده 2

خلاصه ای از داستان مزرعه حیوانات 5

نقدی بر این اثر 21

نگاهی به زندگی نامه جورج ارول :

اریک آرتور بلار در بیست و پنجم ژوئن سال 1903 در ناحیه ای از شهر بنگال در هندوستان متولد شد. پدرش ریچارد یک کارمند معمولی شرکت دخانیات بود. در سال 1907 به همراه خانواده به انگلستان رفتند و در 8 سالگی به مدرسه ابتدایی در ساس فرستاده شد. در سال 1917 توانست بورسیه تحصیلی اتون را بدست آورد جایی که از مدتها پیش رویایی برایش بود و در آنجا مقالات و نشریات زیادی از خود ارائه داد در 1921 بود که بی هیچ تمایلی برای ورود به دانشگاه از ادامه تحصیل فاصله گرفت و در عوض با پیوستن به پلیس سلطنتی هندوستان به زندگی شیوه سنتی و خانوادگی خویش پرداخت اما در سال 1928 از سمت خود استعفا داد و به اروپا بازگشت به این امید که هم بتواند به نوشتن تحقیقات حرفه ای خویش پردازد و هم به تحقیق در مورد فقر زندگی شهری که مشکلی همه گیر شده بود بپردازد سه سال بعدی زندگی اش را در انجمن امور شهر نشینی در لندن مشغول به کار شد تا بتواند به این طریق اطلاعاتی در این مورد بدست آورد. بلار در ضمن مدتی را در پاریس گذراند و در این مدت به نوشتن داستانهای تجربی که هرگز خوانده نشدند پرداخت. طی مدتی را که در پاریس گذراند اثری تحت عنوان *Le monde* به چاپ رساند و در زمینه شعر و روزنامه نگاری نیز موفقیت‌هایی کسب کرد .

در سال 1932 بود که به خاطر فقر مالی شدیدی که با آن مواجه شده بود مجبور شد تا در خوابگاهی کوچک در میدلسک به عنوان معلم مدرسه مشغول به کار شود یک سال بعد اولین کتابش ، فراز و نشیب در پاریس و لندن ، را به چاپ رساند نام مستعار جورج ارول در این زمان به وی داده شد و این به خاطر آن بود که استقبال چندانی از کتابش

به عمل نیامد و نگران بود که مبادا وجهه ادبی او مورد تهدید قرار بگیرد. بعد از آن بود که دو رمان جاویدان از وی به چاپ رسیدند. اول *Bormese Days* بود که در سال 1934 به چاپ رسید که اساس رمان سالهای پلیس بودن ارول بود و رمان دوم، دختر راهبه یک سال بعد به چاپ رسید. در این زمان بود که ارول در مغازه کتابفروشی مشغول به کار شد تا ایلات سیاسی ارول از زمانی آغاز شد که به ملاقات تعدادی از اعضای حزب کارگر نائل شد. سال 1936 سالی حیاتی و مهم برای ارول بود از طرف گلانش از وی خواسته شد تا به مناطق شمالی انگلستان که در حال صنعتی شدن بود برود و تحقیقی مفصل و کامل در این مورد تهیه کنید. در این سفر با مردم عادی زیادی مواجه شد و ماحصل این برخوردها ایجاد نگرش اجتماعی در وی بود. کتاب جاده ای به شرق ویگان پیر، کتابی بود، که در نقد و بررسی اقدامات جناح چپی ها نوشته شد. بعد از پایان این ماموریت عازم روستایی در واشنگتن شد و در آنجا با دختری به نام اولین اشاتی که سابقه کار منشیگری داشت ازدواج کرد. با آغاز جنگ به بارسلونای اسپانیا رفت و به نیروهای شبه نظامی شورشی ملحق شد. با حضور در نیروهای خیابانی بود که از ناحیه گلو مورد اصابت یک گلوله قرار گرفت و توان تکلم خود را تا حدی از دست داد و نیز یک بازویش نیز از کار افتاد و به ناچار به فرانسه گریخت و از آنجا عازم انگلستان شد. در این زمان بود که ارول به بیماری سل ریوی مبتلا شد. بیماری که تا آخر عمر با آن دست به گریبان بود و بسیاری از تواناییهای ارول را در نوشتن از او سلب کرد. مقداری از مابقی عمر خویش را در واشنگتن بسر برد تا دوران نقاهت خویش را سپری کند و مدتی را نیز در مراکش سپری کرد که در این مدت آخرین رمان خویش را طی شش سال نوشت. رمانی تحت عنوان «**معودی برای هوا**» که در

سال 1939 به پایان رسید . با همه گیر شدن جنگ ، بر آن شد تا به مقابله با تهاجم نازی ها بپا خیزد. سالهای جنگ دوران ناامید کننده ای را برای ارول به همراه داشت . در سال 1940 به انجمن دفاع میهنی ملحق شد و بعدها از BBC جهت گویندگی اخبار انتخاب شد . در طی سالهای گویندگی BBC دیدگاههای انتقادی جالبی کسب کرد که نتیجه آن را می توان در نوشتن رمان 1984 به خوبی مشاهده کرد و در سال 1943 بود که به سمت سردبیری نشریه *Tribone* منصوب گردید .

در سالهای پایانی جنگ بود که ارول رمان زیبای کوتاهی در مورد انقلاب حیوانات در انگلستان نوشت و به این شیوه به تاریخ اتفاقات اخیر اتحاد جماهیر شوروی اشاره کرد. ناشر همیشگی آثار ارول ، گلانش ، که از دیر باز نظرات نیش دار وی را زیر سبیلی می گزارند ، این بار از انتشار این اثر ممانعت کرد و ارول پس از هجده ماه تلاش توانست ناشر دیگری پیدا کند هنگامی که ارول خارج از کشور بود همسرش اولین درگذشت . نهایتاً کتاب مزرعه حیوانات ارول به چاپ رسید و شهرتی همه گیر یافت در سراسر اروپا و حتی امریکا .

بعد از آن به نوشتن رمان معروف دیگرش 1984 مشغول شد . رمانی که زندگی انگلیسی ها را پس از انقلاب تک حزبی بر روی کاغذ کشاند . معروفترین آثار ارول همین دو اثر مزرعه حیوانات و 1984 می باشند .

اما با فرارسیدن سالهای پایانی عمر ارول با وجود مراقبتهای پزشکی فراوان سلامت وی رو به وخامت گذاشت ولی با تمام این مشکلات در پاییز سال 1949 با سوینا برون ول ازدواج کرد . و بالاخره در 21 ژانویه 1950 هنگامی که در صد انجام مسافرتی به آسایشگاهی سوئیسی و کار بر روی مقالات جوسف کنراد و جورج گیسنگ بود در اثر اوعده کردن بیماری سل جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیکر وی را

در ضمن کلیسای روستایی در برک شایر به خاک سپردند.

مزرعة حيوانات

فصل اول

آقاي جونز مالك مزرعه اي بزرگ بود . آنشب آنقدر مشروب خورده بود كه نمي توانست با حالت عادي به خانه برود . بالاخره به خانه رسيد و به خواب رفت. ناگهان سروصدايي بين حيوانات مزرعه پيچيد. قرار بود «ميجر» خوك پير خواب عجيب خود را براي همه حيوانات تعريف كند . همه حيوانات جمع شدند ، اول سگها و بعد خوكها ، مرغها ، اسبها ، ... ميجر شروع كرد : « برادران ، من تاچند ماه ديگر در بين شما نيستم و مي خواهم تجربياتم را در اختيار شما بگذارم . مي خواهم راجع به وضعيت كنوني حيوانات انگلستان براي شما حرف بزنم. چرا اينقدر مورد آزار و اذيت انسان قرار مي گيريم ؟ چرا غذاي كافي دريافت نمي كنيم ؟ خاك اينجا آنقدر قوي و مساعد است كه مي تواند چند برابر تمام غذاي حيوانات انگلستان را تأمين كند . اين انسان ضعيف كه هيچ كاري بلد نيست ما را به بند كشيده و هر چه مي خواهد با ما مي كند تا آنجا كه بتوانند از ما كار مي كشند و بعد ما را به قصابي مي سپرند. ما تنها يك چاره داريم برادران : انقلاب ! برادران براي رهايي از دست انسان بايست انقلاب كنيم از امروز فكرتان انقلاب باشد و اين را به همه حيوانات بگوئيد.»

ولوله اي مزرعه را فرا گرفت همه متعجب شده بودند ميجر براي اطمينان از همراهي حيوانات وحشي از آنها رأي گرفت و نتيجه مثبت شد . ميجر افزود : همه چهارپايان دوست و همه دوپاها دشمن هستند . وي بعضي از كارها را نيز تحریم كرد مثل در خانه زندگي كردن ، مشروب خوردن ، روي تخت خوابيدن ، لباس پوشيدن ، معامله كردن با انسانها و ... بعد از آن ميجر به تعريف خواب ديشب خود پرداخت

.خوابي که در آن حيوانات به آزادي مي رسیده بودند
ودیگر خبري از آدمي نبود . درخواب همنوايي سرودي راشنیده
بود که آن را «سرود حيوانات انگلستان» نامید و آن را
به همه یاد داد. همه حیوانات آن را با صدای بلند
خواندند . شور و هیجان حیوانات را فرا گرفته بود . صدای
همخواني آقای جونز را بیدار کرد و او نیز به تصور ورود
روباه شلیک هوایی کرد و باعث شد تا همه حیوانات به خانه
هایشان بگریزند.

فصل دوم:

میجر پیر سه شب بعد مرد و جسدش در باغ مدفون شد. سه ماه بعد از مرگ میجر فعالیت‌های پنهانی وزیرزمینی شروع شد. حیوانات باهوش تر به بیدارکردن حیوانات دیگر می پرداختند کسی زمان انقلاب پیش گویی شده میجر را نمی دانست. خوکها وظیفه آموزش و تربیت سایرین را به عهده داشتند. «اسنوبال و ناپلئون» دوخوک باهوش بودند. ناپلئون چاق، تندخو و متفکر بود و اسکوئیلر نیز خوک باهوش دیگری بود که بسیار تیز و زرنگ بود. این سه خوک باهوش سایرین را راهنمایی می کردند. بعضی از حیوانات ابله از ارباب جونز دفاع می کردند و می گفتند که بدون او ما می میریم، حیواناتی مثل مادیان سفید. زاغ دست آموز آقای جونز نیز به خبر چینی برای آقای جونز می پرداخت. البته آقای جونز ارباب سنگدلی و بی بود و بی کشاورزی با تجربه و در این سالهای اخیر به مشکل مالی خورده بود و بابتی میلی به کار به مشروب خواری می پرداخت.

درخرداد ماه که موسم درو بود، شی به میخانه رفت بود و آنقدر می خورد که نتوانست به حیوانات مزرعه برسد و به آنها غذا بدهد حیوانات نیز توان مقاومتشان را از دست دادند و این گاو بود که با شاخ در انبار علوفه را شکست و حیوانات به آن حمله کردند. آقای جونز و کارگرانش با شلاق به جان حیوانات افتادند این شرایط را بدتر کرد حیوانات عصبانی شدند و جونز و کارگرانش را به زیر لگد و سم خود گرفتند و آنها فرار کردند و این چنین شد که انقلاب حیوانات سر گرفت. حیوانات خود نمی توانستند پیرویشان را باور کنند. همگی هفت بار سرود حیوانات را تکرار کردند. ناپلئون به همه حیوانات دو برابر سهمیه شان غذا داد و آنشب همه با خوشحالی خوابیدند. فردا

صبح هم به روی تپه مرغزار رفتند و با شکوهی وصف ناپذیر مزرعه را نگریستند. اسنوبال و ناپلئون باجرات و جسارت خود درخانه جونز را باز کردند و حیوانات وارد خانه شدند و به دیدن لوازم جالب داخل خانه مشغول شدند با رأی اکثریت حیوانات خانه دست نخورده باقی ماند تا موزه شود. بعد از صبحانه اسنوبال برای حیوانات سخنرانی کرد: به اولین روز زندگی آزادشان اشاره کرد. بعد بواسطه سواد خود، اسم قدیم مزرعه را «مزرعه حیوانات» تغییر نام داد و در زیر آن تاریخ رسمی شروع استقلال حیوانات را نوشت و تابلو را بر روی دیوار آغل کوبید. و در زیر تابلو قوانین هفتگانه مزرعه را نوشت: 1- همه دو پاداران را دشمن انگارید 2- چهارپایان را هرچه باشند دوست بدارید 3- لباس پوشیدن ممنوع است. 4- خوابگاه حیوانات نباید تختخواب باشد 5- نوشیدن می و مشروبات الکلی ممنوع است 6- هیچ حیوانی حیوان دیگر را نباید بکشد 7- همدیگر را برادر بیانگارید.

بعد از نوشتن قوانین، اسنوبال با صدای بلند آن را برای همه تکرار کرد. بعد از آن بود که حیوانات به دروی محصول رفتند و تا شب کارکردند.

فصل سوم:

کشتزار درو شد و نتیجه فوق العاده بود خوکهای باهوش سایر حیوانات را کمک می کردند و مشکلات را حل می کردند همه حیوانات دست در دست هم کار می کردند و به همدیگر روحیه می دادند . حیوانات هم غذای بیشتری برای خوردن داشتند و هم وقت بیشتر برای استراحت . سنوبال پارچه سبزی از انبار پیدا کرد و نقش یک سم و یک شاخ با رنگ سفید روی آن کشید و به این شکل پرچم مزرعه حیوانات را طراحی شد. هرچند وقت یکبار یک جلسه عمومی بین حیوانات برپا می شد. اسنوبال و ناپلئون از همه کوشاتر و پرخروش تر بودند و اظهار نظر می کردند ولی همیشه یا یکدیگر اختلاف نظر داشتند. اسنوبال به برپایی کلاسهای سواد آموزی نیز می پرداخت و این خوکها بودند که زودتر از همه یاد می گرفتند. اسنوبال بعدها هفت فرمان اصلی را اینگونه خلاصه کرد: « چهارپا خجسته ، دو پا گجسته» تمام غذا و محصولات بدست آمده از مزرعه به طور عادلانه بین حیوانات تقسیم می شد. اما همواره حیوانات از روزی می ترسیدند که آقای جونز دوباره برگردد.

فصل چهارم:

تابستان شد و خبرهاي مزرعة جونز در تمام دهكده پيچيده شده بودند اسنوبال وناپلئون با فرستادن كپوتران به ساير مزارع قصد بيدار كردن آنها را داشتند. آقاي جونز نيز در ميخانه به شرايخوري مشغول بود. همسايه هاي مزرعه آقاي جونز نيز ترسيده بودند كه مبادا حيوانات مزرعة آنها نيز شورش كنند ولي داستان مزرعة جونز در سرزبانها افتاده بود وموجي از شورش تمام دهكده را در برگرفته بود.

اوایل آبان ماه بودكه كپوتران به حيوانات مزرعه خير دادند كه جونز به همراه شش نفر مسلح به سوي مزرعه مي آيند اسنوبال مسئوليت دفاع را برعهده گرفت. سرانجام مبارزه شروع شد و هر يك از حيوانات به نحوي به مبارزه عليه جونز وكارگرانش پرداختند مبارزه با پيروزي حيوانات خاتمه يافت. ولي اسنوبال زخمي شد و يك گوسفند نيز كشته شد. در پايان جنگ هر يك از حيوانات از دلاوريهاي خود تعريف مي كرد ونيز به اسنوبال مدال « شجاعت حيواني» اعطا كردند واز آنجا كه جنگ راگاوها شروع کرده بود اين جنگ به « جنگ گاوداني » معروف شد.

فصل پنجم :

زمستان فرا رسید بعضی از حیوانات مثل «مالي» ایجاد درد سر می کردند : کم کار می کردند و زیاد می خوردند و شایعه شده بود که برای ارباب مزرعه همسایه جاسوسی می کند . کم کم جاسوسی او برای آدمها محرز شد و او نیز پس از لو رفتن فرار کرد.

اختلاف نظرهای اسنوبال وناپلئون تمام شدنی نبود و کم کم هر يك برای خویش طرفدارانی جمع کرده بودند اسنوبال فکرهای سازنده زیادی داشت اماناپلئون آنها را بی فایده می خواند . دعوی اصلی آنها بر سر آسیاب بادی بود . اسنوبال در اندیشه این بود که بر روی تپه مزرعه آسیابی بادی بسازند . تا با نیروی برق آن روشنائی ، گرما و آسایش کسب کنند . پس همه حیوانات را بسیج کرد تا به جمع آوری مصالح مورد نیاز مشغول شوند . اما ناپلئون روی نقشه آسیاب ادرار کرد و مخالف خود را اینگونه اعلام کرد .

دوباره شایعاتی مبنی بر حمله مجدد جونز به مزرعه بر سرزبانها افتاد . ناپلئون می گفت باید با اسحله بیشتری درمقابل او بیایستیم . ولی اسنوبال می گفت با تبلیغ شعارهای هفت گانه می توانیم انقلابمان را بهتر به همه معرفی کنیم . و حیوانات نیز نمی توانستند بفهمند که کدام يك درست می گویند . بالاخره تصمیم به انتخاب شد اسنوبال در رأی گیری برنده شد ولی ناپلئون زیر بار نرفت و با فرمانی نه سگ وحشی را به جان اسنوبال انداخت . وی نیز از مزرعه فرار کرد و دیگر خبری از او نشد وناپلئون رهبری مزرعه را در اختیار گرفت وجلسات عمومی راتعطیل کرد . چندیایی از حیوانات به ناپلئون اعتراض کردند ولی با غرش سگها خاموش شدند . بعدها ناپلئون برضد اسنوبال تبلیغات روانی به راه انداخت و او را خائن

نامید. اقدامات ناپلئون جو بدی را در مزرعه ایجاد کرده بود و دیگر کمتر حیوانات به گفتگو بایکدیگر می نشستند ناپلئون به همراه نه سگ وفادار خویش بر روی سکویی می نشست و مانند فرمانروایان عمل می کرد. سه هفته پس از اخراج اسنوبال ، ناپلئون فرمان ساخت آسیاب بادی را صادر کرد . همه متعجب شده بودند و به خاطر ساختن آسیاب جیره غذایی حیوانات را کم کرد و در عوض از آنها کار بیشتری می خواست . «سکوئیلر که از دست نشانندگان ناپلئون بود حرفهای وی را تصدیق می کرد و اخراج اسنوبال را برای همه مفید می دانست . حیوانات هم دیگر چیزی نمی پرسیدند .

فصل ششم :

آن سال سال سختی برای حیوانات بود بیشتر کار می کردند و کمتر غذا می خوردند و فکر می کردند که به نفع خودشان است . درحین کار با مشکلات بزرگی مواجه می شدند در این میان باکسر از همه دلسوزانه تر کار می کرد و زحمت می کشید وضعیت علوفه هم آنسال خوب نبود و مواردی از این قبیل ، روزی ناپلئون اعلام کرد که برای حل مشکلات و کمبودها باید بامزرعه های اطراف داد وستد کنیم و این حیوانات را متعجب کرد چون از ابتدا قرار بود که با انسانها معامله ای صورت نگیرد . آقای ویپرکسی بود که برای انجام معامله به مزرعه می آمد و گاه گاه ناپلئون درحضور حیوانات به او امر و نهی می کرد تا غرورشان راضی شود و این اوضاع کم کم برای حیوانات عادی شده بود . مدتی بعد خوکها جایشان را از بقیه جدا کردند آنهم به بهانه فکر کردن کم کم در آشپزخانه غذا می خوردند و روی تختخواب می خوابیدند ، روزی کلور از این امر شکایت کرد ولی سکوتی او را حيله گری متقاعد کرد .

پاییز شده بود و حیوانات خوشحال از دیدن نمای پرايهت آسیاب بادی . اما چیزی نگذشت که همه حیوانات ناراحت شدند بادی پاییزی دیوار آسیاب را فرو ریخت . سقف خانه خراب شد و پرچم مزرعه بر زمین افتاد . ناپلئون که ناراحت بود همه گناهها را به گردن اسنوبال انداخت و برای سر وی جایزه تعیین کرد . خشم عمومی بر ضد اسنوبال همه جا را فراگرفته بود و همگی مترصد یافتن او بودند دوباره فریاد زنده باد اسباب بازی ! زنده باد مرغزار از مزرعه به پا خاست .

فصل هفتم:

زمستان سرد مزرعه را در برگرفت و حیوانات مشغول بازسازی آسیاب بودند. آدمها دلیل واقعی تخریب آسیا را می دانستند. زمستان سرد همه حیوانات را دلسرد کرده بود و در بهمن ماه قحطی مزرعه را گرفت. ولی ناپلئون با حقه هایی ساده حیوانات را فریفت تا فکر کنند میزان علوفه و غله آنها زیاد است. ناپلئون مرغها را مجبور کرد تا بیشتر تخم مرغ تحویل دهند چون به آنها احتیاج داشتند مرغها معترض شدند و ناپلئون در عوض جیره غذایی آنها را کم کرد و چند مرغ در این اثنا کشته شدند و باقی مرغها حاضر به پذیرش فرمان ناپلئون شدند. در ضمن ناپلئون طی قراردادی الوارهای موجود در انباری مزرعه را فروخت. اما در اوائل فروردین ماه مسئله وحشتناکی بر سر زبانها جاری شد. شایع شده بود که اسنوبال شبها به مزرعه می آید و خرابکاری می کند. و تمام اتفاقات بد را برعهده او می گذاشتند. و همه حیوانات از او متنفر شده بودند حتی او را همدست جونز می دانستند. هیچ کس از رشادتها و فداکاریها و اقدامات مفید وی در طول انقلاب حرفی نمی زد و گویی حتی مجروح شدن او توسط جونز نیز فریب کاری است. خلاصه اینکه ناپلئون و سکوئیلر هرکس را که در خائن بودن اسنوبال شک داشت رانیز متقاعد می کردند.

روزی ناپلئون به همراه اسکورتهایش وارد مزرعه شد و چهارخوک را به جرم همدستی و داشتن رابطه با اسنوبال تنبیه کرد و آنها را به دست سگهای خوناشام خود سپرد و آنها نیز خوکها را تکه تکه کردند و بعداً از آنها مرغهای شورشی و نیز یک غاز و بعد گوسفندی را اعلام کردند. کاری بی سابقه از زمان اخراج جونز، حیوانات ترسیده بودند و چیزی

اندیشید که چرا چنین وضعیتی باید در مزرعه رخ بدهد

مگر انقلابی که میجر از آن حرف می زند چنین حوادث تلخی را نیز داشت ؟ اما باز به آرمانهای انقلاب وفادار بود روزی سکویلر به دستور ناپلئون بیانیه ای را اعلام کرد که جای هیچ حرف و حدیثی را باقی نگذاشت . در این بیانیه اعلام شده بود که از امروز خواندن سرود حیوانات ممنوع می باشد . چون دیگر ضرورتی به ایجاد شور و هیجان نیست و ما به همه اهدافمان رسیده ایم و در عوض شعار جدیدی را جایگزین کردند :

مرغزار حیوانات ، ای مرغزار من
دیگر در پناه
توما آسوده ایم و امن

فصل هشتم :

تا مدتها حیوانات به فاجعة آن روز فکر می کردند و نیز به قانون ششم که می گفت هیچ حیوانی نباید دیگری را بکشد. ولی با ترفند موریل قانون اینگونه عوض شد که هیچ حیوانی بی سبب حق کشتن حیوان دیگری را ندارد و اینگونه بود که حیوانات آرام شدند. آنسال نیز سال سختی بود و حیوانات فکر می کردند که حتی بیش از دوران جونز کار می کنند سکوئیلر برایشان از آمار روبه رشد میزان علوفه و خوراکی صحبت می کرد ولی حیوانات در انتظار غذایی بیشتر بودند.

دیگر کمتر ناپلئون دیده می شد. محل زندگی اش درخانه و دور از بقیه بود با تشریفاتی خاص غذا می خورد و برای خود القاب و عناوینی در نظر گرفته بود و چاپلوسان اطرافش نیز در همه جا به ذکر خوبیهای وی می پرداختند. ناپلئون درگیر داد و ستد با آدمها شده بود و از ترس اقدامات اسنوبال برای حفظ جان خویش اقداماتی انجام داده بود کار آسیاب بادی تمام شده بود و تنها ابزار و آلات مانده بود که قرار شد ویپر آنها را تهیه کند حیوانات خوشحال از ساخته شدن آسیاب بودند و آسیاب به نام ناپلئون نامگذاری شد. فردریک صاحب مزرعة کناری بود که الوارهای انبار مزرعه را می خواست و به همین خاطر باناپلئون حکم اعدام فردریک را صادر کرد و از ترس حمله آنها به مزرعه آماده دفاع شدند. فردریک به همراه 15 نفر مسلح به مزرعه حمله کردند حیوانات از ترس آنها مخفی شدند. فردریک با استفاده از مواد منفجره آسیاب بادی را کاملاً ویران کرد. دیدن چنین منظره ای حیوانات تحمل خود را از دست دادند و به آدمها حمله کردند و با تحمل خسارات زیاد آنها را وادار به فرار کردند ولی از این پیروزی ناراحت بودند چون همه تلاششان جهت ساختن آسیاب به باد

رفته بود ولي سكوئيلر به حيوانات روحيه مي داد .يكي از وقايع قابل ذكر بيماري ناپلئون بود كه همه را ناراحت كرد ولي خيلي زود خوب شد. يك شب صدائي مهيب هم را بيدار كرد. صدائي از انباري وقتي حيوانات به آنجا رفتند تنها سكوئيلر راديدند كه با يك قوطي رنگ در کنار ستون هفت فرمان روي زمين افتاده است . سگهاي نگهبان او را خيلي زود به خانه بردند وهيچ كس جز بنيامين جريان را متوجه نشد.

فصل نهم:

جشنهای پیروزی تمام شده بود و هرکس به سرکار خود رفته بود حتی با کسر با آن وضعیت وخیم جسمانی اش. در اوایل انقلاب گفته می شد که حیوانات از مزایای زیادی بهره مند می شوند ولی کم کم تمامی گفته ها فراموش شده و مجدداً اوضاع مزرعه رو به وخامت گذاشت سرمای شدید، کار زیاد و در عوض استراحت و خوراک کم. تنها سگها و خوکها از امتیازات ویژه برخوردار بودند. در فروردین ماه بود که انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و چون ناپلئون تنها نامزد بود پس خود او برای بار دوم انتخاب شد. در این میان باکسر از همه بیشتر کار می کرد ولی روزی از شدت بیماری روی زمین افتاد. سکویلر و ناپلئون تصمیم گرفتند تا او را به بیمارستان شهر بفرستند. یک گاری به داخل مزرعه آمد و باکسر را برد. گاری ای که او را به کشتارگاه می برد نه به بیمارستان. با تمام تلاش کلاور و حیوانات باکسر بیمار ورنجور را به کشتارگاه بردند.

بعد از سه روز سکویلر با ناراحتی خبر مرگ باکسر را به همه اعلام کرد و گفت آخرین نگرانی باکسر ساختمان ناقص آسیاب بادی است و حیوانات را تشویق کرد تا به ساختن آسیاب مشغول شدند و ناپلئون در مجلسی از مقام باکسر به خوبی ستایش کرد و محل تدفین او را جایی مناسب و شایسته توصیف کرد. سایر حیوانات نیز مراسم باشکوهی به یاد باکسر برپا کردند.

فصل دهم:

سالها گذشت و به جز چند حیوان قدیمی دیگر کسی آقاي جونز را به یاد نمی آورد. اسنوبال ، جونز وحتی باکسر از یاد رفته بودند. ناپلئون هم خیلی چاق شده بود و سکوئیلر از فرط چاقی نمی توانست به راحتی حرکت کند. جمعیت زیاد شده بود و نسل جدید چیزی از انقلاب نمی دانست و هرچه از بزرگان می شنیدند قبول می کردند و ظاهراً مزرعه به ثبات بیشتری رسیده بود. سکوئیلر شخصاً حیوانات نا آشنا را راهنمایی می کرد. بالاخره کار آسیاب بادی تمام شد . مزرعه بزرگتر و صاحب يك ماشین خرمن کوب شده بود از آسیاب بادی تنها جهت آسیاب کردن جو و گندم استفاده می شد و برقی تولید نمی شد که خود بسیار پول ساز بود. برای حیوانات کمتر فرصت پیش می آمد تا به گذشته و اوضاع فعلی خود فکر کنند. مشکلات زیادی وجود داشت اما تنها نکته جالت و حائز اهمیت این بود که تنها آنها بودند که در سراسر انگلستان مزرعه ای مستقل داشتند و حیوانات آن را رهبری می کردند. آنها دلخوش بودند به اینکه هرچه انجام می دهند به نفع خودشان است نه برای آدمها.

در شبی بهاری اتفاق حیرت انگیزی رخ داد ناپلئون در حالیکه روی دو پا ایستاده بود و وارد مزرعه شد همه تعجب کرده بودند ناگهان بع بع گوسفندان بلند شدند که « چهار پا خجسته ، دو پا خجسته تر» حیوانات از شنیدن این سخنان شگفت زده تر شدند بویژه کلاور و بنیامین آنها به انبار رفتند تا دوباره هفت فرمان اوایل انقلاب را بخوانند ولی تنها يك شعار روی دیوار مانده بود : « تمام حیوانات مساوی اند اما برخی برگزیده تراند» بعد از آن اتفاقات دیگری هم رخ داد مثل سیم کشی تلفن ، خرید رادیو ، اشتراك مجله های هفتگی ، و پیم کشیدن ناپلئون و لباس پوشیدن خوکها . هفته ای بعد در بعد از ظهری گرم چند مزرعه دار برای

بازدید مرغزار وارد آنجا شدند و به بازدید همه جا مشغول شدند . آدمها شب آنجا ماندند و حیوانات متعجب بودند از اینکه حیوانات وانسانها را در زیر يك سقف مي بینند . حیوانات آهسته به کنارخانه رفتند و متوجه مشروب خواری وگفتگوی انسانها با خوکها شدند . آدمها و حیوانات به گرمی با یکدیگر به گفتگو مشغول بودند و در مورد مزرعه و اوضاع آن صحبت می کردند آدمها به تعریف و تمجید از اقدامات حیوانات در طی این چند سال پرداختند . و خود را دوست حیوانات می دانستند یکی از آدمها گفت برادران اگر شما درد سر حیوانات طبقه پایین را دارید ما نیز درد سر طبقه پایین کارگری را داریم . ناپلئون و سایر خوکها از سخنان شورانگیز آدمها درمورد آنها به وجد آمده بودند ناپلئون نیز به سخنرانی مشغول شدند : « من از مصاحبت و ملاقات شما بسیار خوشحالم مدتها بود دلم می خواست تابا شما ملاقاتی داشته باشم اما به خاطر مزاحمت های این حیوانات حقیر چنین فرصتی پیش نیامده بود من از دست عاداتی بد این حیوانات که همدیگر را برادر خطاب می کنند خسته شده ام و حتی از پرچم این مزرعه نیز متنفرم از این به بعد مزرعه حیوانات به مزرعه منر تغییر نام می دهد برای موفقیت کارهای مزرعه نیز گیلان هایتان را پر کنید » کلاور که تمام این اتفاقات را دیده بود متوجه خیانت خوکها شد اما حیوانات دیگر بی آنکه متوجه شوند و یا بخواهند کاری کنند به سوی آغل هایشان رهسپار شدند .

هنوز حیوانات کاملاً از نزدیکی خانه دور نشده بودند که صدای خوشحالی ناپلئون و آدمها بلند شد . دوازده چهره خشم آلود برخاسته بودند که قابل تمیز از هم نبودند چیزی در چهره خوکان آب شده بود و تغییر کرده بود . دیگر در دوازده چهره نمیشد تشخیص داد که کدام خوک است و کدام آدم .

«نقدي براي ن اثر»

درمورد اين رمان مي توان از ديده‌گاههاي متفاوتي به نقد و بررسي پرداخت ، از آنجا يكيه جورج اورول خود شخصيتي سياسي داشت و در طول زندگي خويش همواره بر مبناي ديده‌گاه سوسياليسٲ خود به ارائه آثار ماندگاري نظير همين داستان (مزرعه حيوانات) و اثر مشهور ديگرش 1983 مي پرداخت مي توان او را جزء متفكرين و نويسندگان ي تلق ي كرد كه از مشكلات سياسي دوران خويش در رنج و عذاب بوده است .

جورج اورول در اين زمينه آنچنان چيره دست و ماهر بود كه با ارائه اين داستان توانست شرايط حاكم بعد از هر انقلاب را به تصوير بكشد ، در نظر سنجي هايي كه از افرادي كه اين رمان را خوانده اند به عمل آمده است به خوبي مي توان دريافت كه آنچه كه جرج اورول در اين داستان به تحرير در آورده است تقريباً برابر با واقعياتي است كه بعد از هر انقلاب مردم با آن مواجه اند ، اگر از يك دانشجوي الجزايري و يا يك دكتور فرانسوي در اين مورد سؤال شود بيشك خواهيد شنيد كه شرايط بعد از انقلاب جامعه خويش تقريباً برابر با همان چيزي است كه جورج اورول در اين اثر نشان داده است .

جورج اورول در اين اثر به نخستين مراحل ايجاد انقلاب در هر جامعه اشاره مي كند ، جرقه هايي كه مي توانند خرمن حكومت حاكمه را به آتش بكشند. بعد از ارائه نخستين گامهاي انقلابي در اين داستان ، شاهد شورش و طغيان حيوانات هستيم كه دقيقاً همان شرايط حاكم در هر انقلاب را نشان مي دهد ، از آنجا يكيه هر انقلاب رهبر و ليبروي خود را دارد ، در مزرعه حيوانات نيز ميگر ايفا كننده اين نقش خٲير مي باشد.

بعد از هر انقلاب با نابسامانيها و مشكلاتي عديده مواجه هستيم و در اين داستان نيز به خوبي مي توان

مشکلات مادي وروحي حيوانات را پس از انقلاب و بيرون راندن رهبر حاکمه ظالم مشاهده کرد.

اما آنچه که به خوبی در اين داستان نمايان مي شود، فريبکاريها و بازيهاي سياسي کثيفي است که توده مردم را در ناداني و عدم آگاهي از شرايط موجود باقي مي گذارد. درهر انقلاب اين بيم و ترس وجود دارد که شعارها و اهداف اصلي انقلاب با گذشت زمان دستخوش تغيير و فراموشي شود چيزي که در اين داستان به عينه دیده ميشود.

ناپلئون کسيکه با فريبکاري و حيله گري کنترل اوضاع مزرعه را در دست مي گيرد به همراه تي چند از سرسپردگان خویش همواره ساير حيوانات را از اهداف و شعائر ابتدائي انقلاب دور نگه مي دارد، شعارهاييکه رعايت آنها به بهبود و سازندگي مملکت کمک مي کند، اما افسوس که همواره سردمداران سياسي بيشتر به منافع شخصي مي انديشند نه به مسايل اجتماعي در اين داستان خبر چيني و جاسوسي بسيار مشهود است، و اين همان چيزي است که درهر انقلاب جزئي از اساس و پايه بقاي حکومت محسوب مي باشد.

در اين داستان مي بينيم که به هيچ يك از وعده هاي داده شده در اوایل انقلاب عمل نمي شود و اين دقيقاً چيزي است که گريبان گير تمام جوامع انقلاب کرده مي شود.

يکي ديگر از کليدهاي تداوم حکمراني بر مردم عوام، ظاهر سازي و عدم صداقت مسئولين مي باشد در اين

داستان يکي از اصولي ترين شعارها عدم وجود رابطه حيوانات با انسانها مي باشد، ولي درانتهاي

داستان مي بينيم که از همين ابزار توسط گروه رهبري جامعه (خوکها) جهت ادامه حکمراني استفاده ميشود.

يکي ديگر از معضلات هر انقلاب دادن امتيازات ويژه به گروه يا طبقه اي خاص از مردم است چه اين گروه در شکل گيري انقلاب تلاش کرده باشند و چه راحت به آسايش رسیده

باشند، و در این داستان می بینیم که خوکها بواسطه هوش و ذکاوت خویش باوجود کمتر کار کردن صاحب امتیازات بیشتری نسبت به سایر حیوانات می باشند ، اما از آنجاییکه هر انقلاب حائز نکات مثبتی می باشد می توان به استقلال وعدم فرمانبرداری حیوان از انسان اشاره کرد، هرچند حیوانات اسیر آسایش طلبی هموعان خویش گشته اند ، اما همراه در دل خرسند از این بوده اند که دست رنج آنها به تاراج نمی ورد و دلخوش به این بودند که فایده آن را خود می بینند یکی دیگر ازفواید وانقلاب دموکراسی بودن آن است و در این داستان می بینیم که برای انتخاب رهبر حیوانات به انتخابات می روند و ناپلئون را برمی گزینند و یکی دیگر از فواید هر انقلاب ، سازندگی و خودکفایی اجتماع انقلابی می باشد و در این داستان می بینیم که حیوانات با ساختن آسیاب بادی و کارهایی ازاین قبیل دست یافته اند .

درمجموع اینچنین نتیجه گیری می شود که هر انقلاب نیازمند رهبر ، جرقه های نخستین و هماهنگی اجتماعی می باشد و تمامی این موارد در این داستان به چشم می خورد و می توان از این مطالب اینچنین نتیجه گرفت که جورج اورول یک سیاستدان کامل بوده است و به خوبی توانسته است به تمامی این مسائل تسلط یافته و آنها را به رشته تحریر درآورد.